



پیام‌ها و آموزه‌های تربیتی سوره‌ی یوسف 7

طاهره ماهروزاده*

چکیده

قرآن، کتاب سعادت و هدایت است. قصه‌های قرآنی جزئی از وحی نازل بر پیامبرند و صبغه‌ی آسمانی دارند، ولی بر بشر فرود آمده‌اند تا مردم با آنها ارتباط برقرار کنند و از آنها پند بگیرند. خداوند سوره‌ی یوسف 7 را زیباترین سرگذشت انبیا دانسته، از آن به احسن‌القصص یاد می‌کند و آموزه‌های تربیتی-اجتماعی بسیاری در جای جای داستان و در گذر حوادث آن عرضه می‌شوند. در این مقاله، به برخی از این پیام‌ها پرداخته شده است، از جمله مدیریت صحیح، توکل، عفت، جوان‌مردی، حیا، زیبایی در کلام، خیرخواهی، گذشت، حق‌شناسی از خداوند و نعمت‌های او در همه حال، عزت نفس در برابر گناه، رازداری، صبر و سعه‌ی صدر، فروتنی در برابر پدر و مادر. با این حال، مهم‌ترین در این سوره، پیام توحید و تربیت توحیدی است.

واژگان کلیدی: سوره‌ی یوسف، پیام اخلاقی، پیام تربیتی، تربیت،

قرآن، قصه‌ی قرآنی.

*. دانش‌پژوه دکتری تفسیر تطبیقی مؤسسه‌ی آموزش عالی بنت‌الهدی.

مقدمه

قرآن، کتاب سعادت و هدایت است. قصه و هر موضوع دیگری در قرآن، در خدمت روح کلی حاکم بر این کتاب آسمانی، یعنی در خدمت معارف هدایت‌بخش الهی، به کار رفته است.

قصه‌های قرآنی جزئی از وحی نازل بر پیامبرند و صبغه‌ی آسمانی دارند، ولی بر بشر فرود آمده‌اند تا مردم با آنها ارتباط برقرار کنند از آنها پند بگیرند و زندگی خویش را در آن متجلی ببینند و با آنها زندگی کنند. بدین روی، خداوند متعال می‌خواهد با بیان زندگی یوسف 7 آموزه‌هایش را به گونه‌ای محسوس و عینی نشان دهد.

این آموزه‌ها در جای جای داستان و در گذر حوادث آن عرضه می‌شوند. مهم‌ترین پیام در این سوره، توحید و تربیت توحیدی است که به گونه‌ای جالب و در اوج داستان، هنگامی که حضرت یوسف 7 در زندان به سر می‌برد، از زبان خود او بیان شده است:

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ^۱

و [از ابتدا] از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب : پیروی کرده‌ام. برای ما شایسته نیست که چیزی را شریک خدا قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند.

«يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَأَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟^۲ ای دو یار زندان، آیا

معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه‌ی مقتدر؟!»

این دو آیه، بر محوریت توحید در اوج داستان، هنگامی که شخصیت اصلی به سنگین‌ترین آزمایش‌ها دچار شده است، نشان می‌دهد که در نظام تربیتی قرآن،



فصل نامدای در عرصه مطالعات زنان و خانواده



۱. یوسف: ۳۸.

۲. همان: ۳۹.

هماره، جهت‌دهی تربیتی، به سوی توحید و خدامحوری است؛^۱ از این رو، اگر در قلمرو بهداشت روانی خانواده هم مجموعه آموزه‌هایی از این سوره به دست آید، نوعی مجموعه‌ی بهداشت - روانی توحیدمحور خواهد بود، زیرا توحیدمحوری، مرز اولیه‌ی تفکیک نظام تربیتی - قرآنی از نظام غیرقرآنی است.

یکی از ثمرات مهم توحید، در بعد روانی جامعه‌ی بشری ظهور می‌یابد. موحد در پرتو توحید، وارد قلعه‌ی امان می‌شود و اطمینان و آرامش می‌یابد و هیچ حادثه‌ای او را نگران و مضطرب نمی‌کند.^۲ نخستین نکته‌ی مهم در تربیت توحیدی این است که به مرتب‌ی بفهماند در مسیر تربیت باید به آن مربی‌ای روی بیاورد که مالک و مدبر واقعی باشد و رب و خدای خیالی نباشد. روش تربیت او مورد اطمینان و تصرف او در تربیت حق او و قادر به رساندن خیر و دفع زیان و مالک مرگ و حیات انسان باشد؛ سوره‌ی یوسف 7، مجموعه‌ای از این آموزه‌ها را در قالب گفت‌وگوها، رفتار و اعمال عناصر داستان نشان داده و روح حاکم بر این داستان، ولایت و حاکمیت الهی است که در سراسر داستان دیده می‌شود.

در سوره‌ی یوسف 7، عناصر و شخصیت‌های متفاوتی وجود دارد که هر کدام در جایگاه خود، دارای پیام‌ها و آموزه‌هایی گران‌بها هستند. در این مقاله، به اختصار، برخی از پیام‌های تربیتی - اجتماعی و خانوادگی، که در سوره وجود دارد، اشاره می‌شود.

۱. توحیدمحوری

اساسی‌ترین محور داستان یوسف 7، توحیدمحوری می‌باشد. خدامحوری در گفت‌وگوهای داستان و نیز اعمال و رفتار شخصیت‌های اصلی، یعنی حضرت یعقوب 7 و یوسف 7، نمایان است.

۱. رک: عباسی مقدم، مصطفی، اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغی آنان، ص ۱۲۰.

۲. جوادی آملی، عبدالله، توحید در قرآن، ص ۵۶۲.



واژه‌ی «رَبِّي» فقط ده بار^۱ به لسان یوسف 7 آمده است که این نشان‌دهنده‌ی عشق یوسف 7 به پروردگارش می‌باشد. این عشق سبب شده است لحظه‌ای از یاد خدا غافل نشود و این امر در جاهای مختلف داستان مشهود است. او پس از نهی از پرستش بت‌های بی‌مسمما، همبندهای خود را به ولایت الهی توجه داده، می‌فرماید:

.....إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۲

حکم تنها از آن خداست. فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند!

علامه طباطبایی ; می‌فرمایند: «در مفاد این جمله، جای هیچ تردیدی نیست، زیرا حکم در هر امری که تصور شود، جز از ناحیه‌ی کسی که مالک و متصرف به تمام معنای در آن باشد، صحیح و نافذ نیست و در تدبیر امور عالم و تربیت بندگان، مالکی حقیقی و مدبری واقعی جز خدای سبحان وجود ندارد. پس حکم هم به حقیقت معنای کلمه منحصرأً از آن اوست»^۳.

در ادامه‌ی داستان، یوسف 7 آن‌جا که برادران او را می‌شناسند، باز خدا را یادآور شده، به لطف حکیمانه‌ی خداوند اشاره می‌کند و می‌فرماید:

قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ^۴...

خداوند بر ما منت گذارد. هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی

۱. یوسف: ۲۳، ۳۷، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۸، ۵۸، ۵۳، ۵۰، ۳۳.
 ۲. یوسف: ۴۰. با توجه به این‌که آیات، ابعاد گوناگونی دارند و می‌توان آموزه‌های متفاوتی از هر آیه استخراج کرد، تکرار بعضی آیات در موارد مختلف اجتناب‌ناپذیر است.
 ۳. المیزان، ج ۱۱، ص ۲۴۲.
 ۴. یوسف: ۹۰.

و استقامت نماید، [سرانجام پیروز می‌شود] زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند!

در واقع این جمله، بیان علت منت الهی بر او و دعوت برادران است به سوی احسان و نیکی که سبب پاداش نیک می‌شود. بدین ترتیب، ملاقات دوباره‌ی خود با برادرانش را از ثمرات لطف الهی باز می‌شمارد. آن‌جا که زن عزیز مصر او را به سوی خود فرامی‌خواند، باز خدا را یاد می‌کند و می‌گوید:

مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ!^۱

پناه می‌برم به خدا! او [عزیز مصر] صاحب نعمت من است. مقام مرا گرامی داشته [آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!]. مسلماً ظالمان رستگار نمی‌شوند!

در انتهای داستان، هنگام ورود خانواده‌اش چنین می‌گوید:

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ!^۲

گفت: و هنگامی که بر یوسف 7 وارد شدند، او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت همگی داخل مصر شوید که ان شاء الله در امن و امان خواهید بود!

مفسران در تفسیر جمله‌ی «أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ» گفته‌اند: پدر و مادر را در آغوش کشید و این‌که فرمود: «وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ»، ظاهر در این است که یوسف 7 به منظور استقبال از ایشان، از مصر بیرون آمده و در خارج مصر ایشان را در آغوش گرفته بوده و آن‌گاه به منظور احترام و رعایت ادب گفته است: داخل مصر شوید و در جمله‌ی

۱. همان: ۲۳.

۲. همان: ۹۹.

«إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِينَ»، ادبی را رعایت کرده که بی سابقه و بدیع است، چون هم به پدر و خاندانش امنیت داده و هم رعایت سنت و روش پادشاهان را، که حکم صادر می کنند، نموده و هم این که این حکم را مقید به مشیت خدای سبحان کرده است تا بفهماند مشیت آدمی مانند سایر اسباب، اثر خود را نمی گذارد، مگر وقتی که مشیت الهی هم موافق آن باشد و این خود مقتضای توحید خالص است.^۱ یعقوب 7 نیز پس از تدبیری که برای ورود فرزندان به مصر می اندیشد، باز آنان را به حاکمیت الهی توجه می دهد و می فرماید:

....وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ^۲

و البته من [با این تدبیر] نمی توانم هیچ حادثه ای را که از خدا برای شما رقم خورده است از شما برطرف کنم.

حکم فقط ویژه ی خداست، [تنها] بر او توکل کرده ام، و [همه ی] توکل کنندگان باید به خدا توکل کنند. در واقع، یعقوب 7 به عنوان پدری دلسوز در تربیت توحیدی فرزندان، آنها را توجه می دهد که مشیت و امر الهی بر همه ی اسباب و مسببات سلطه دارد. پس لازم است علاوه بر احتیاط، توکل بر خدا را فراموش نکنند؛ علامه طباطبایی؛ در این زمینه می فرماید:

چون کلام او ظهور در این داشت که وارد شدن از درهای متعدد، سبب اصیل و مستقلى برای دفع بلاست و حال آنکه هیچ مؤثری در وجود به جز خدای سبحان در حقیقت نیست، لذا کلام خود را به قیدی که صلاحیت آن را دارد، مقید نموده، چنین خطاب کرد: «وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ». من با این سفارشم، به هیچ وجه نمی توانم شما

۱ // المیزان، ج ۱۱، ص ۳۳۷.

۲. یوسف: ۶۷.



را از دستگیری خدا بی‌نیاز کنم". آن‌گاه همین معنا را تعلیل نموده به این‌که "إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ" یعنی من با این سفارش حاجتی را که شما به خداوند سبحان دارید، بر نمی‌آورم و نمی‌گویم که این سفارش سبب مستقلى است که شما را از نزول بلا نگاه داشته و توسل به آن موجب سلامت و عافیت شما می‌شود، زیرا این‌گونه اسباب، کسی را از خدا بی‌نیاز نمی‌سازد و بدون حکم و اراده‌ی خدا، اثر و حکمی ندارد. پس به طور مطلق، حکم جز برای خدای سبحان نیست و این اسباب، ظاهری هستند که اگر خدا اراده کند، صاحب اثر می‌شوند.^۱

چنان‌که نمایان است، شخصیت‌های اصلی داستان، همواره، روح توحید و ولایت الهی را در مرتب‌ترین خود پرورش می‌دهند و این تذکرات، پندی است به همه‌ی پدران و مربیان که لحظات را غنیمت شمرده، حاکمیت، لطف و منت‌های خدا را به فرزندان و مربیان خود یادآور شوند.

۲. اعمال مدیریت صحیح

از آموزه‌های مهم سوره‌ی یوسف 7، اعمال مدیریت صحیح است. در این سوره، حضرت یعقوب 7 توانست با مدیریت صحیح، خانواده‌ی خود را از بحران نجات دهد. افراد در رویارویی با ناملایمات زندگی بر خورده‌های متفاوتی از خود نشان می‌دهند؛ برخی حالت انفعالی به خود می‌گیرند و در حزن و اندوه فرومی‌روند و خود را به دست سرنوشت می‌سپارند. برخی حالت تدافعی می‌گیرند و با زمین و زمان به جنگ و ستیز می‌پردازند و عرصه را بر خود و خانواده تنگ می‌کنند و گروهی در برخورد با سختی‌ها و ناملایمات زندگی، به صورت منطقی با مشکل روبه‌رو شده، با حفظ آرامش، مدبرانه

عمل می‌کنند. حضرت یعقوب 7 در برخورد با این بحران‌های شکننده، راه سوم را برمی‌گزیند و بدون این که هیچ یک از فرزندان خود را متهم کند یا اشتباه آنان را به رخ آنان بکشد، ایشان را متوجه نقش ناخودآگاه انگیزه‌ها و گرایش‌های منفی درونی‌شان نموده، در واکنش به آنان می‌گوید:

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ بِهِمْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ!

گفت: هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل [و شکیبایی خالی از ناسپاسی] خواهم داشت و در برابر آنچه می‌گویید، از خداوند یاری می‌طلبم.

آنها را متوجه انگیزه‌های شیطانی نفسشان می‌کند. جالب این که حضرت 7، رفتار زشت و ناپسند فرزندان را با رفتار زشت و ناپسند دیگری پاسخ نمی‌دهد، بلکه به آنان فرصت می‌دهد که به اشتباه و انحراف خود پی ببرند و خود به آن اعتراف کنند؛ از این رو، فقط به آنان می‌گوید: «فَصَبِرْ بِهِمْ جَمِيلٌ»

یوسف 7 نیز در رویارویی با زن عزیز مصر و دیدار دوباره‌ی برادران، با تدبیر و دوراندیشی، بهترین رفتار را از خود نشان دهد.^۲ همچنین در خشکسالی و قحطی، با برنامه‌ریزی و مدیریت صحیح، توانست مصر را از بحران قحطی نجات دهد و همچنین کشورهای همسایه نیز از خشکسالی نجات یافتند.

چنان‌که از روایت امام صادق 7 استفاده می‌شود، مدیریت صحیح و برنامه‌ریزی حضرت یوسف 7 سبب نجات مصریان و کشورهای همسایه نیز شد.^۳

در روایتی از امام رضا 7 آمده است:

۱. یوسف: ۱۸.

۲. در ادامه‌ی مقاله آورده می‌شود.

۳. مجمع‌البیان، ذیل آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی یوسف، ج ۱۲، ص ۲۴۲.



یوسف 7 در هفت سال اوّل، گندم‌ها را جمع‌آوری و ذخیره می‌کرد و در هفت سال دوّم، که قحطی آغاز شد، آنها را به تدریج و با دقت در اختیار مردم، برای مصارف روزمره‌ی زندگی‌شان قرار می‌داد و با دقت و امانت‌داری، مصر را از بدبختی نجات داد. یوسف 7 در هفت سال دوره‌ی قحطی، هرگز با شکم سیر زندگی نکرد تا مبادا گرسنگان را فراموش نماید.^۱

۲. توکل

توکل از ماده‌ی «وکل»، به معنای واگذار کردن است و در صورتی که با کلمه‌ی «علی» متعددی شود، به معنی اعتماد است.^۲

پیامبر اکرم 9 از جبریل پرسیدند: «توکل چیست؟»
جبریل گفت:

الْعِلْمُ بَانَ الْمَخْلُوقِ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَ
اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ؛^۳

توکل عبارت است از علم به این که مخلوق نه ضرر می‌زند و نه نفع می‌رساند، نه می‌بخشد و نه بازمی‌دارد و عبارت از ناامید بودن از خلق است.

چون بنده چنین باشد، جز برای خدا کار نمی‌کند و جز به خدا امید ندارد و از غیر خدا نمی‌ترسد و به احدی جز خدا چشم طمع ندارد.

۱. همان.

۲. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۴۰.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۸، ح ۲۳.

امام علی 7 می‌فرماید: «التَّوَكُّلُ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ»^۱ توکل، نتیجه‌ی یقین قوی به خداوند است.

حضرت یعقوب 7 پس از این‌که درخواست پسرانش را برای بردن بنیامین پذیرفت، به پسرانش توصیه می‌کند:

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ
وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ^۲

گفت: ای پسرانم، [در این سفر] از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متعدد وارد شوید و البته من [با این تدبیر] نمی‌توانم هیچ حادثه‌ای را که از سوی خدا برای شما رقم خورده‌است، از شما برطرف کنم. حکم فقط ویژه‌ی خداست، [تنها] بر او توکل کرده‌ام و [همه‌ی] توکل‌کنندگان باید به خدا توکل کنند.

علامه طباطبایی؛ ذیل این آیه می‌فرماید:

سه نکته درباره‌ی توکل که از آیه‌ی شریفه‌ی «وَقَالَ يَا بَنِيَّ ...»

استفاده می‌شود:

اول این‌که معنای توکل بر غیر، عبارت است از این‌که آدمی غیر خود را بر امری از امور تسلط دهد که آن امر، هم با شخص متوکل ارتباط و نسبت دارد و هم با موکل.

دوم این‌که اسباب عادی به‌خاطر این‌که در تأثیر خود مستقل نبوده، در ذات خود بی‌نیاز و بی‌احتیاج به غیر خود نیستند، به ناچار می‌باید کسی که در مقاصد و اغراض زندگی‌اش متوسل به آنها می‌شود در عین

۱. شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲. یوسف: ۶۸.



توسلش به آنها، متوکل بر غیر آنها و سببی که فوق آنها است بشود تا آن سبب، سببیت این اسباب عادی را سبب شود و در نتیجه، سببیت اینها تمام گردد که اگر چنین توکلی بکند، بر طبق روش صحیح و طریق رشد و صواب رفتار کرده، نه این که اسباب عادی را که خداوند، نظام وجود را براساس آنها بنا نهاده، مهمل دانسته، هدفهای زندگی خود را بدون طریق طلب کند که چنین طلبی ضلالت و جهل است. سوم این که آن سببی که می باید بدان توکل جست (و خلاصه آن سببی که تمامی اسباب در سببیت خود نیازمند به آن اند) همانا خدای سبحان و یگانه‌ای است که شریکی ندارد. آری! او خداوندی است که معبودی جز او نبوده، او رب و پرورش‌دهنده‌ی هر چیز است. و این نکته از حصری استفاده می‌شود که جمله‌ی "وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ" بر آن دلالت می‌کند.^۱ یعقوب 7 هم خود توکل کرد و هم دیگران را با امر به توکل تشویق نمود: "تَوَكَّلْتُ ... فَلْيَتَوَكَّلِ".

۴. عفت، جوانمردی، حیا عفت و پاکدامنی

«عفت» به معنای خویشتن‌داری از محرمات، دوری از کارهای زشت و حالتی است که از غلبه‌ی شهوت جلوگیری می‌کند.^۲ منظور ما از عفت در این جا، خودداری از انجام خواسته‌های غیرعقلانه، نادرست و نامشروع جنسی است. امام علی 7 می‌فرماید:

«الصَّبْرُ عَنِ الشَّهْوَةِ عِفَّةٌ؛ عَفَّتْ، پایداری در برابر شهوت است.»

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۲۹۲.

۲. مفردات راجب، ذیل ماده‌ی عفت.

۳. شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۸۲.

عفت یکی از ارزش‌های والای معنوی می‌باشد و در روایات اسلامی درباره‌ی حفظ عفت بسیار سفارش و یکی از بهترین عبادت‌ها برشمرده شده است. امیرمؤمنان 7 فرمودند:

«عَلَيْكَ بِالْعِفَافِ، فَإِنَّهُ أَفْضَلُ شَيْمِ الْأَشْرَافِ؛ ابر تو باد به پاکدامنی که برترین ویژگی اخلاقی انسان‌های شریف است».

حیا

عامل دیگری که در حفظ پاکدامنی انسان مؤثر می‌باشد، شرم و حیاست. انسان به همان میزان که از این صفت پسندیده بهره‌مند است، از کارهای زشت و نامشروع دوری می‌کند. در این زمینه، امیرمؤمنان 7 فرمودند:

«عَلَى قَدْرِ الْحَيَاءِ تَكُونُ الْعِفَّةُ؛^۱ پاکدامنی هر کس به اندازه‌ی حیای اوست».

«الْحَيَاءُ يَصُدُّ عَنْ فِعْلِ الْقَبِيحِ؛^۲ حیا از [انجام] کار زشت جلوگیری می‌کند».

«أَصْلُ الْمُرُوءَةِ الْحَيَاءُ وَ تَمَرَّتْهَا الْعِفَّةُ؛^۳ حیا ریشه‌ی جوانمردی و میوه‌ی آن پاکدامنی

است».

انسان‌های نیک با داشتن عفت و حیا، گرد بسیاری از گناهان نمی‌روند تا مبدا دامن پاکشان آلوده گردد و از اوج سرفرازی و عزت در وادی سرشکستگی و ذلت سقوط کنند.

جوانمردی

جوانمردی، همه‌ی فضایل و خوبی‌ها را دربر می‌گیرد و جوانمرد خصلت‌های نیک و پسندیده‌ای مانند بخشندگی، گذشت، دلیری و کمک به دیگران را دارد.

۱. همان، ج ۷، ص ۲۵۰.

۲. همان، ج ۷، ص ۸۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۶۵.

۴. همان، ج ۲، ص ۴۱۸.



امام علی 7 می‌فرماید: «الْمَرْوَةُ اسْمٌ جَامِعٌ لِسَائِرِ الْفَضَائِلِ وَالْمَحَاسِنِ؛ مَرْوَتِ اسْمِی است که همه‌ی فضیلت‌ها و خوبی‌ها را دربر دارد».

قرآن کریم برای عبرت و راهنمایی مردم، داستان‌های گوناگونی نقل کرده که میان همه‌ی آنها داستان حضرت یوسف 7 را «احسن القصص» یا زیباترین داستان نامیده است. در این داستان، حضرت یوسف 7 از زشت‌ترین عمل، که «خیانت به ناموس دیگران» است، پرهیز کرد و با فراهم بودن تمام مقدمات، با توجه به حضور و قدرت الهی، شهوت خود را کنترل نمود و از نامحرم چشم پوشید. این کاری بزرگ است که تنها با کمک ایمان به پروردگار، حیا، عفت و جوانمردی انجام‌پذیر است.

۵. زیبایی در کلام

استفاده از واژه‌های زیبا در بیان مطلب و کلمات محبت‌آمیز، سبب گرایش دیگران به سوی انسان می‌شود. استفاده از کلمات زیبا و دلنشین در هر زمان و مکان تأثیرگذار می‌باشد و به ویژه در تبلیغ و تربیت فرزندان تأثیر به‌سزایی دارد؛ در این سوره، از زبان یعقوب 7 و یوسف 7 و برادرانش و حتی از زبان هم‌زندانی‌های یوسف 7 کلمات زیبا و دلنشینی آمده است:

واژه‌ی «یا بُنِّی» به معنای پسر، یکبار^۲ و پسرانم (یا بُنِّی^۳) دو بار از زبان حضرت یعقوب 7 مطرح شده است که نهایت توجه و علاقه‌ی او را به پسرانش می‌رساند که حتی خطاب به پسران خطاکارش نیز «یا بُنِّی» به کار می‌برد. این نکته‌ی تربیتی مهمی در هدایت فرزندان می‌باشد.

امام علی 7 در نامه‌ی ۳۱ هج/البلاغه، خطاب به فرزند بزرگوارشان، امام حسن 7،

می‌فرماید:

۱. همان، ج ۷، ص ۳۶۲.

۲. یوسف: ۵.

۳. یوسف، ۶۷ و ۸۷.

فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ أَيُّ بُنْيٍّ وَ لُزُومِ أَمْرِهِ وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ
وَ الْإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ وَ أَيُّ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ إِنَّ أَنْتَ
أَخَذْتَ بِهِ:

بنابراین، ای فرزندم، تو را به ترس از خدا و همراهی مداوم با دستورات او و آبادانی دلت با یاد و ذکر او و چنگ زدن به ریسمان او سفارش می‌نمایم و چه رشته‌ای محکم‌تر و مطمئن‌تر از رشته‌ای است که بین تو و پروردگارت وجود دارد، اگر تو بدان دست زنی؟!.

امام 7 با به کار بردن کلمه‌ی «بُنْيٍّ»، لطافت کلام خود را دوچندان می‌کنند. واژه‌ی «أَبْت» به معنای پدرم، از زبان یوسف 7 دو بار تکرار شده‌است^۱ و زمانی که یوسف 7 می‌خواهد هم‌زندانی‌های خود را به حق دعوت کند، با کمال احترام، کلمه‌ی «یا صَاحِبِي السَّجْنِ» را به کار می‌برد.^۲ در واقع، او با این کلمات زمینه‌چینی می‌کند تا آنان حق را بپذیرند.

یوسف 7، پادشاه مصر را ارباب خود نمی‌دانست، ولی زمانی که عزیز مصر گفت او را نزد من بیاورید، یوسف 7 با احترام گفت: «ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ»^۳ نام عزیز مصر را با احترام می‌برد، یعنی احترام رهبران و حاکمان را هر چند کافر باشند، نزد زبردستانشان باید نگاه داشت.^۴ از سویی نیز با احترام او را یاد می‌کند تا تأثیر کلامش را افزایش دهد. به کارگیری کلمات دلنشین در نقل سخن فرستاده‌ی دربار مصر به سوی یوسف 7 با آن حضرت، در آیه‌ی «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ...» دیده می‌شود. اگر عزیز مصر یوسف 7 را صدیق می‌خواند که به معنای مرد کثیرالصدق و مبالغه در راست‌گویی است، برای این است که راست‌گویی یوسف 7 را در تعبیری که از

۱. یوسف، ۱۰۰ و ۴.

۲. یوسف، ۴۲ و ۳۹.

۳. یوسف، ۵۰.

۴. تفسیر نور، ج ۶؛ ص ۹۵.



خواب او و خواب رفیقش کرد و همچنین در گفتار و کرداری که از او در زندان دیده بود، به یاد داشت. خدای تعالی هم این معنا را تصدیق کرده و لذا عین گفته‌ی او را نقل نموده و رد نکرده است،^۱ چنان که پیداست، او با کلماتی محبت‌آمیز، او را خطاب قرار می‌دهد تا تمایل او را به تعبیر نمودن خواب بیشتر کند.

بنابراین، از نظر روان‌شناختی به دست می‌آید که به کارگیری کلمات زیبا در هر موقعیتی، زمینه‌ی تأثیرگذاری بیشتر را فراهم می‌کند.

۶. خیرخواهی

«خیرخواهی» با «نصیحت» هم‌معناست و نصیحت یعنی درخواست عمل یا سخنی که مصلحت‌کننده‌ی کار و گوینده‌ی سخن را در پی داشته باشد یا دعوت به آنچه صلاح مخاطب در آن باشد و نهی از چیزی که تباهی و فساد در پی دارد؛^۲ بنابراین، ناصح و خیرخواه، به کردار و گفتار نیک راهنمایی کند. در فرهنگ انسان‌ساز اسلام، خیرخواهی از منزلتی والا برخوردار شده، در ردیف اصول اخلاق اجتماعی جای می‌گیرد و نصیحتگر مقامی بس رفیع می‌یابد. رسول گرامی اسلام^۳ فرمودند:

«دین یعنی خیرخواهی». پرسیدند: «برای چه کسی؟» فرمودند: «برای خدا، پیامبرش، پیشوایان دین و مسلمانان».^۴

در سوره‌ی یوسف 7 می‌خوانیم:

وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ
الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا تَأْتِيهِمْ فِي السَّجْنِ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَأْتِيهِمُ الْغُيُوبَاتُ
فَأُولَئِكَ يَنْتَظِرُونَ
نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ^۴

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۲۵۷.

۲. مفردات راجب، ذیل ماده‌ی نصح.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۹۵.

۴. یوسف: ۳۶.



و با یوسف 7، دو جوان دیگر وارد زندان شدند. یکی از آن دو [نزد یوسف 7 آمد و] گفت: من در خواب خود را دیدم که [انگور را] برای شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من خود را در خواب دیدم که بر سرم نانی می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند؛ ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز! همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

در حدیث آمده است که: دلیل آن که زندانیان یوسف 7 را نیکوکار نامیدند، این بود که به بیماران در زندان رسیدگی و به نیازمندان کمک و برای دیگران، جا باز می‌کرد.^۱

نیکوکاری یوسف 7 گام نخست او در جذب و تبلیغ بود.^۲ احسان و خدمت‌رسانی به زندانیان، سبب جذب قلوب و دریافت لقب محسن از زندانیان شد. و در ادامه‌ی داستان، پیش از این که به تأویل خواب آنان بپردازد، ابتدا از روی خیرخواهی آنان را به توحید و یگانه‌پرستی دعوت نمود:

يا صَاحِبِی السِّجْنِ اَ اَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرًا اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ^۳

ای دو یار زندانی من، آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟!.

حتی خیرخواهی در حد تغییر دادن افسد به فاسد نیز ثمره دارد، چنان که وقتی برادران یوسف 7 می‌خواستند او را به قتل برسانند، یکی از آنان گفت او را به چاه اندازید و همین سبب نجات یوسف 7 شد. زمانی که برادران، یوسف 7 را همراه خود برده، از پدر دورش نمودند، به جنگلی رسیدند. با هم گفتند که یوسف 7 را در همین مکان کشته، زیر این درختان می‌اندازیم تا شب گرگ آمده، او را بخورد.

۱. میزان الحکمه، ذیل ماده‌ی سجن.

۲. تفسیر نور، ج ۶، ص: ۷۶.

۳. یوسف: ۳۹.

بزرگ آنها گفت: ^۱ یوسف ۷ را نکشید، بلکه او را در قعر چاه بیندازید تا برخی از کاروانیان که از آن جا عبور می‌کنند، او را بیابند. برادران کلام او را تصدیق کرده، یوسف ۷ را بر سر چاهی برده، سپس وی را به چاه افکندند.^۲

۷. گذشت

گذشت، یکی از مکارم والای انسانی، بلکه به فرموده‌ی امام علی ۷، تاجی زینت‌بخش بر سر همه‌ی آنهاست:

«الْعَفْوُ تَاجُ الْمُكَارِمِ»^۳ گذشت، زینت بزرگواری‌هاست.

بررسی منابع اسلامی نشان می‌دهد که «گذشت»، یکی از اصول اساسی در برخورد با لغزش افراد است. قرآن کریم، حتی در آیاتی که کیفر و مجازات را برای مجرمان و گناه‌کاران تشریح می‌کند و مؤمنان را از خطر و زیان آنان برحذر می‌دارد، گذشت و چشم‌پوشی از خطایشان را نیز به عنوان ارزش برتر مطرح می‌سازد.^۴ در این داستان، با زیباترین عفو از سوی یوسف ۷ روبه‌رو هستیم؛ عفو بدون سرزنش و ملامت، به تعبیر قرآن کریم، صَفْحِ الْجَمِيلِ نام دارد. «فَاَصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»^۵ به طریق نیکو گذشت کن.

از امام علی ۷ در تفسیر این آیه چنین نقل شده است: «صفح جمیل، عفو بدون عتاب و سرزنش مجرم است». یوسف ۷ در ملاقات با برادرانش می‌گوید:

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ^۶

۱. نامش روئیل بود.

۲. شیخ صدوق، *علل الشرائع*، ترجمه‌ی ذهنی تهرانی، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳. شرح *عبر الحکم*، ج ۷، ص ۲۵۲.

۴. بقره: ۱۷۸.

۵. حجر: ۸۵.

۶. تفسیر *مجمع البیان*، ج ۶، ص ۳۴۴.

۷. یوسف: ۸۹.



[یوسف 7] گفت: آیا دانستید با یوسف 7 و برادرش چه کردید،

آن گاه که شما نادان بودید.

یوسف 7 برادران را به خطابی مخاطب ساخت که معمولاً مجرم و خطاکار را با آن مخاطب می‌سازند و با این که می‌دانند مخاطب چه کرده‌است، می‌گویند: هیچ می‌دانی و یا هیچ یادت هست و یا هیچ می‌فهمی که چه کردی؟ و امثال اینها. یوسف 7 دنبال این خطاب، جمله‌ای را آورد که به وسیله‌ی آن راه عذری به مخاطب یاد دهد و به او تلقین کند که در پاسخش چه بگوید و به چه عذری متعذر شود؛ گفت: «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ».

بنابراین، جمله‌ی «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ»، تنها یادآوری اعمال زشت ایشان است، بدون این که خواسته باشد توبیخ یا مؤاخذه‌ای کرده باشد تا منت و احسانی را که خدا به او و برادرش کرده است، خاطر نشان سازد. این از فتوت و جوانمردی‌های عجیبی است که از یوسف 7 سرزد و راستی چه فتوت عجیبی!

فتوت در آن است که راه عذر به خطاکار تلقین شود: «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ».

پس از این که برادران به خطای خود اعتراف می‌کنند، بدون هیچ قدرت‌نمایی و سرزنش، می‌فرماید:

قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ^۱؛

[یوسف 7] گفت: امروز بر شما توبیخ و ملامتی نیست، خداوند شما

را می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

یوسف 7 آنها را به رحمت پروردگار توجه می‌دهد تا از شرمندگی‌شان در برابر خود کاسته، به غفران و رحمت الهی روی آورند.

این خوی پسندیده، پرتوی از مسرت واقعی و موجی از عواطف و احساسات انسان دوستانه را در دل‌ها ایجاد می‌کند. همچنین کینه‌ها و دشمنی‌ها را از آن می‌زداید

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۲۳.

۲. یوسف، ۹۲.

و موجب می‌شود که خصم دست از خصومت برداشته، طرح دوستی و محبت بریزد.

۸. حق شناسی از خداوند و شکر گزاری نعمت‌های او در همه حال

یادآوری نعمت‌های الهی، سبب محکم شدن پایه‌های توحید در وجود انسان می‌شود. یوسف 7 در هر مرحله از زندگی پرماجرای خویش، یاد و سپاس پروردگار فراموش نکرده، ضمن ادای شکر الهی، مخاطبان خود را نیز به گونه‌ای به این امر تنبه می‌دهد:

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ
نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ^۱

من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب : پیروی کردم!
برای ما شایسته نبود چیزی را همتای خدا قرار دهیم. این از فضل خدا
بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند!

در این مرحله، پرهیز از شرک و گرایش به توحید را توفیق الهی می‌خواند و نعمتی
الهی که سزاوار شکر و سپاس است. در مرحله‌ای دیگر، که همسر عزیز مصر او را به
سوی خود فرامی‌خواند، به خدا پناه می‌برد و لطف، محبت و حق خداوندی را یادآور
می‌شود.^۲

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ^۳

[یوسف 7] گفت: پناه می‌برم به خدا! او [عزیز مصر] صاحب نعمت
من است. مقام مرا گرامی داشته [آیا ممکن است به او ظلم و خیانت
کنم؟!]. مسلماً ظالمان رستگار نمی‌شوند!.

۱ . یوسف، ۳۸.

۲ . دو تفسیر از کلمه‌ی ربی شده که بهترین وجهش این است که به پروردگار برمی‌گردد. رک: المیزان،
ذیل آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی یوسف.

۳ . یوسف: ۲۳.

در جای دیگر، این چنین خدای خود را یاد می‌کند:

... قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ!

... گفت: پدر، این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم پروردگارم آن را

حقّ قرار داد و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد و شما را از آن بیابان [به اینجا] آورد، پس از آن که شیطان، میان من و برادرانم فساد کرد. پروردگارم نسبت به آنچه می‌خواهد [و شایسته می‌داند،] صاحب لطف است، چرا که او دانا و حکیم است.

ابتدا نعمت‌های الهی از جمله آزادی از زندان و گرد هم آمدن خانواده‌اش را یادآوری می‌کند و سپس خدا را صاحب لطف معرفی می‌نماید.

هنگامی که برادران او را می‌شناسند، دگر بار، لطف و منت الهی را یادآور می‌شود:

قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛^۲

گفتند: آیا تو همان یوسفی؟! گفت: [آری،] من یوسفم، و این برادر من است! خداوند بر ما منت گذارد. هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید، [سرانجام پیروز می‌شود] چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

در انتهای ماجرا نیز تمام محنت‌ها و رنج‌هایی را که متحمل شده است، فراموش

نموده، سلطنت و علم تعبیر خواب را یادآوری می‌کند:

۱. یوسف: ۱۰۰.

۲. یوسف: ۹۰.



رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ
الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ: ١

پروردگارا، بخشی [عظیم] از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم
تعبیر خوابها آگاه ساختی! ای آفریننده‌ی آسمانها و زمین، تو ولی و
سرپرست من در دنیا و آخرت هستی. مرا مسلمان بمیران و به صالحان
ملحق فرما.

نکته‌ی سزاوار توجه این که یوسف 7 پس از آن همه آزمایش‌های الهی، هنوز به
عاقبت خویش اطمینان ندارد و از خدا می‌خواهد که مسلمانش بمیراند و به صالحان
ملحق کند.

9. عزت نفس

«عزت» مانع شکست انسان می‌شود و ریشه‌ی آن از «ارض عزاز» است، یعنی زمین
سخت و با صلابت^۲، که نوک کلنگ و نیز آب در آن تأثیر نمی‌کند.
اصل معنای عزت، همان صلابت است و در معانی غلبه، کمیابی، سختی، غیرت و
حمیت نیز در قرآن به کار رفته و «عزیز»، که از اسمای حسنا‌ی الهی است، یعنی کسی
که غالب است و مغلوب نمی‌شود.^۳
عزت واقعی از آن خداوند غالب و قاهری است که هرگز مغلوب و مقهور نمی‌گردد
و کم‌ترین نیازی به غیر خود ندارد و ماسوی الله، کوچک‌ترین نفوذی در حریم مقدس
او نمی‌تواند داشته باشند؛ از این رو، فرمود:

۱. یوسف: ۱۰۱.

۲. مفردات راجب، ذیل ماده‌ی عز.

۳. المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲.

«...إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً...»^۱

راه منحصر به فرد کسب عزت نیز راهیابی به درگاه آن عزیز یگانه است:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً»^۲.

علامه طباطبایی رحمته در تفسیر این آیه می‌نویسد:

آیه درصدد این نیست که بیان کند عزت، اختصاص به خدا دارد، به گونه‌ای که جز او کسی بدان دست نمی‌یابد و هر کسی در پی عزتمندی برآید، چیز محالی درخواست کرده است، بلکه معنای آیه این است که هر کس عزت می‌جوید، باید از خدا بخواهد، چرا که عزت، در واقع، نزد دیگران یافت نمی‌شود.^۳

یوسف 7 در سایه‌ی توحید و تقوا، توانست چنان عزت نفسی بیابد که از شر زلیخا و زنان مصری رهایی یابد و زندان را بر لذت‌های زودگذر دنیایی ترجیح دهد.

و رَاوَدْنُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ^۴ و

زنی که یوسف 7 در خانه‌ی او بود، از یوسف 7 از طریق مراوده و ملایمت، تمنای کام‌گیری کرد و درها را [برای انجام مقصودش] محکم بست و گفت: برای تو آماده‌ام. یوسف 7 گفت: پناه به خدا که او پروردگار من است و مقام مرا گرامی داشته، قطعاً ستمگران رستگار نمی‌شوند.



۱. یونس: ۶۵.

۲. فاطر: ۱۰.

۳. همان.

۴. یوسف: ۲۳.



در برابر زنان مصری نیز چنین می‌فرماید:

قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي
كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ^۱

[یوسف 7] گفت: پروردگارا، زندان برای من از آنچه مرا به سوی

آن می‌خوانند، محبوب‌تر است و اگر حيله آنها را از من بازنگردانی، به

سوی آنها تمایل می‌کنم و از جاهلان می‌گردم.

یوسف 7 سراپا جوانمرد بود؛ یک بار فدای حسادت برادران شد و خصومت نکرد.

بار دیگر، هدفِ عشقِ زلیخا شد، ولی گناه نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران

انتقام نگرفت و یوسف 7 عزت نفس را از ایمان به خدای یگانه و اطاعت مخلصانه به

دست آورده بود.

۱۰. رازداری

راز یا سرّ، یعنی چیزی که باید پنهان داشت یا به اشخاص مخصوص گفت. ^۳ براساس

این تعریف، رازداری، حفظ تمام اموری است که آشکار کردنش دارای فساد و ضرر

فردی یا اجتماعی باشد. بعضی از اسراری که هر کس باید در حفظ آن بکوشد، عبارت‌اند

از: اسرار شخصی، خانوادگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مالی، صنعتی و فنی،

مکتبی، دینی، نظامی و ...

امام علی 7 در این باره فرمودند: «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقٌ سِرٌّ»^۴ سینه‌ی خردمند،

صندوق راز اوست.»

در این سوره، سه مورد از رازداری یوسف 7 به تصویر کشیده شده است:

۱. یوسف: ۳۳.

۲. تفسیر نور، ج ۶، ص ۷۲.

۳. لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل ماده‌ی راز.

۴. بحار/الانوار، ج ۷۲، ص ۷۱.

ابتدا درباره‌ی خوابی که دید، با توجهی که پدرش به او داد، هرگز از خواب خود به کسی نگفت تا زمانی که؛ پدر دیدار کرد.

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ^۱

پدرش به او گفت: ای فرزند، رؤیای خودت را برای برادرانت شرح نده، زیرا بر تو حسد برده، حيله عليه تو می‌اندیشند؛ چه شیطان دشمن آشکار انسان است.

در هنگام دیدار پدر گفت:

قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...^۲

گفت: پدر، این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم پروردگارم آن را حق قرار داد.

مورد دوم جایی است که عزیز مصر پس از این که متوجه شد یوسف 7 بی‌تقصیر است، از او درخواست کرد از این مطلب اعراض کند و گفت: «يوسفُ أَعْرِضْ عَن هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ»^۳.

این آیه مقول قول عزیز است، یعنی عزیز پس از آن که به سود یوسف 7 و بر ضد همسرش داوری نمود، به یوسف 7 دستور داد که از این قضیه اعراض کند و به همسرش دستور داد تا از خطا و گناهی که کرده است، استغفار نماید. علامه طباطبایی؛ می‌فرماید:

پس این‌که گفت: «يوسفُ أَعْرِضْ عَن هَذَا»، اشاره است به پیش‌آمدی

که کرد و یوسف 7 را زنده‌ار داد که قضیه را نادیده گرفته، به احدی

۱. یوسف: ۵.

۲. یوسف: ۱۰۰.

۳. همان: ۲۹.



نگوید و آن را فاش نسازد. از آیات قرآنی هم بر نمی‌آید که یوسف 7 به کسی گفته باشد و جز این هم از او انتظار نمی‌رفت. همچنان که می‌بینیم، در برخورد با عزیز اسمی از داستان مراده نبرد تا آن که خود زلیخا او را متهم کرد و او هم ناچار شد حق مطلب را بیان کند.^۱ مورد سوم در جایی است که پس دیدار دوباره با پدر همراه برادران، سخنی از عمل و رفتار زشت آنان با پدر نگفت، جز آن که از مکر شیطان خبر داد:

..قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي.....^۲

و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد، و شما را از آن بیابان [به این جا] آورد، پس از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد.

۱۱. صبر و سعهی صدر

«صبر» در فارسی، مرادف شکیبایی، خویشتن‌داری، دوام و ثبات است^۳ و راغب اصفهانی آن را چنین شرح کرده است: «صبر، واداشتن نفس است به آنچه مقتضای دین و خرد است و نگه‌داری آن است از آنچه شرع و عقل آن را نمی‌پسندند».^۴

مفهوم صبر، عام و فراگیر است و در همه‌ی زوایای زندگی انسان جریان دارد. یقین به خدا، دین و نویدهای او، تکیه‌گاه استوار شکیبایی است؛ مؤمنی که به خدا و رستاخیز ایمان دارد و وعده‌های او را تخلف‌ناپذیر می‌داند و باور دارد که فرجام آفرینش

۱. ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

۲. یوسف: ۱۰۰.

۳. لغت‌نامه‌ی دهخدا، واژه‌ی صبر.

۴. مفردات راغب، واژه‌ی صبر.

از آن متقیان است، در برابر ناملايمات، شكيبايي مي‌ورزد و ميدان را خالي نمي‌کند. امام صابران، علي 7، مي‌فرمايند: «أَصْلُ الصَّبْرِ حُسْنُ الْيَقِينِ بِاللَّهِ»^۱ ريشه‌ي صبر، يقين زيبا به خداست.

حضرت يعقوب 7 و يوسف 7 در سايه‌ي يقين به خدای يگانه‌ي خويش، زيباترين صبر را به نمايش گذاشتند؛ زماني که برادران با پيراهن خونين به نزد پدر آمدند، يعقوب 7 هر چند از دروغ آنها آگاه بود، ولي فرمود:

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ؛

گفت: هوس‌هاي نفساني شما اين کار را براي‌تان آراسته! من صبر جميل [و شكيبايي خالي از ناسپاسي] خواهم داشت و در برابر آنچه مي‌گويد، از خداوند ياري مي‌طلبم!^۲

يوسف 7 نيز آن‌گاه که برادران او را شناختند، در برابر آنان سعه‌ي صدر نشان داد و فرمود:

قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛^۳

گفت: [آري] من يوسفم و اين برادر من است! خداوند بر ما منت گذارد. هر کس تقوا پيشه کند و شكيبايي و استقامت نمايد، [سرانجام پيروز مي‌شود] چرا که خداوند پاداش نيکوکاران را ضايع نمي‌کند!

در آخر کار، که برادران به گناه خود اعتراف کردند، فرمود:

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛^۴

۱. شرح عمر/الحکم، ج ۲، ص ۴۱۵.

۲. يوسف: ۱۸.

۳. يوسف: ۹۰.

۴. يوسف: ۹۲.



[یوسف 7] گفت: امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست! خداوند

شما را می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

برادران را به آمرزش و رحمت الهی توجه می‌دهد، زیرا یقین دارد اجر و پاداش صابران، عزت و سربلندی است.

رسول گرامی اسلام ﷺ عزت دنیا و آخرت را در گرو عفو و گذشت می‌دانند:

من عفی عن مظلمه ابذله الله بها عزاً فی الدنيا و الآخرة؛

هر کس از ستمی که به او شده درگذرد، خداوند به جای آن، عزت

دنیا و آخرت را به او عطا می‌کند.

«إِنَّهَا الْحُلِيمُ مَنْ إِذَا أُوذِيَ صَبَرَ وَإِذَا ظَلِمَ عَفَرَ؛

همانا بردبار کسی است که اگر آزار ببیند، صبر می‌کند و اگر مورد

ستم قرار گیرد، می‌بخشد.

پایداری در برابر سختی‌ها و ناملایمات، از دیگر نشانه‌های سعه‌ی صدر است. حضرت

علی 7 می‌فرمایند:

«الصَّبْرُ عَوْنٌ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ؛^۳ صبر و پایداری در هر کاری، یاور انسان است.»

یوسف 7 در مرحله‌ی آخر می‌فرماید:

وَقَالَ يَا بَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛^۴

۱. شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲. همان، ج ۳، ص ۸۵.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴. یوسف: ۱۰۰.

گفت: پدر، این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم پروردگارم آن را حقّ قرار داد! و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد، و شما را از آن بیابان [به این جا] آورد، پس از آن که شیطان، میان من و برادرانم فساد کرد. پروردگارم نسبت به آنچه می‌خواهد [و شایسته می‌داند]، صاحب لطف است، چرا که او دانا و حکیم است.

نتیجه‌ی صبر بر سختی‌ها و ناملایمات، رسیدن به عزت و سربلندی است. یوسف 7 پس از بیان مرارت‌ها و سختی‌هایش، ثمره‌ی صبر خود را، که رسیدن به عزت و سربلندی است، از لطف خدای دانا و حکیم برمی‌شمارد.

۱۲. فروتنی

یکی از مسائل مهم اخلاقی مورد توجه اسلام، رعایت حقوق پدر و مادر است که انسان می‌تواند با رعایت آن به کمالات معنوی برسد.

خداوند حکیم احترام به پدر و مادر و فرمان‌برداری از دستورهای مشروع آنان را در آیات متعددی از قرآن یادآوری فرموده و به قدری به آن اهمیت داده که در شش آیه، نیکی به آنان را پس از عبادت خویش بیان کرده است: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۱

رعایت حقوق پدر و مادر، مبتنی بر آگاهی کامل انسان از نقش آنها در پرورش جسمی و روحی فرزند است. چنین بینشی، انسان را موظف می‌کند که در ادای حقوق آنها و اطاعت امرشان بکوشد و با احترام و تواضع با آنان سخن بگوید.

از جلوه‌های بارز تربیتی در سوره‌ی یوسف 7، تکریم و احترام عمیق والدین می‌باشد؛ او هرچند به مقام نبوت و ریاست رسید، عزت ظاهری و معنوی او را از احسان



و اکرام پدر و مادر دور نکرد.

یوسف 7 که می‌داند پدر بینایی‌اش را از فراق او از دست داده است، پیراهن خویش را برای او می‌فرستد:

أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَ أَتُونِي
بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ^۱

این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید؛ بینا می‌شود! و همه‌ی نزدیکان خود را نزد من بیاورید!

در واقع، با این کار یکی از معجزات خود را نیز آشکار می‌سازد. هنگامی که پدر و مادر و برادرانش به قلمرو حکمرانی او می‌رسند، می‌گویند:

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن
شَاءَ اللَّهُ ءَأَمْنِينَ^۲

و هنگامی که بر یوسف 7 وارد شدند، او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت: همگی داخل مصر شوید، که ان‌شاء الله در امن و امان خواهید بود.

سپس آنها را بر تخت عزت و سلطنت می‌نشانند:

وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَىٰ الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...^۳

و پدر و مادر خود را بر تخت نشانند و همگی بخاطر او به سجده افتادند.

۱. یوسف: ۹۳.

۲. یوسف: ۹۹.

۳. یوسف: ۱۰۰.

نتیجه

داستان‌های قرآن بیان حقایقی است که می‌تواند در هر عصر و زمان راهنمای بشر باشد. درس‌های تربیتی و هدایت را می‌توان از متن حوادث و رویدادهای به وقوع پیوسته استخراج نمود و به عنوان سنت‌های الهی پذیرفت.

سوره‌ی یوسف 7 مجموعه‌ای از این آموزه‌ها می‌باشد که در قالب گفت‌وگوها، رفتار و اعمال عناصر داستان متبلور شده است که به گونه‌ای محسوس، ولایت و حاکمیت الهی به تصویر می‌کشد.

عزتی که یوسف 7 پس از تحمل سختی‌ها به دست آورد، حاصل پذیرش ولایت همه‌جانبه‌ی پروردگار می‌باشد.

توحیدمحوری، عفت، جوانمردی، حیا، مدیریت صحیح، توکل، زیبایی در کلام، خیرخواهی، عفو و گذشت، حق‌شناسی از خداوند و شکرگزاری نعمت‌های او در همه حال، عزت نفس در برابر گناه، رازداری، صبر و سعه‌ی صدر، فروتنی در برابر پدر و مادر و... آموزه‌های اجتماعی و اخلاقی هستند که می‌توان عناصر و شخصیت‌های داستان را الگوهای عملی این آموزه‌ها نام برد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله، توحید در قرآن، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۷ش.
۲. خوانساری، آقاجمال‌الدین، شرح غررالحکم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.
۳. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه‌ی دهخدا، دانشگاه تهران.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت، دارالعلم الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۵. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت ،: ۱۴۰۹ق.
۶. شیخ صدوق، علل الشرائع، ترجمه‌ی ذهنی تهرانی، سیدمحمدجواد، چ اول، قم، مؤمنین، ۱۳۸۰ش.
۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه و تحقیق ستوده، رضا، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰ش.
۸. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه‌ی موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۴ش.
۹. عباسی مقدم، مصطفی، اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغی آنان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ش.
۱۰. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ش.
۱۱. قرشی، علی‌اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۱۲. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان‌الحکمه، قم، مؤسسه‌ی فرهنگی دارالحدیث.
۱۳. مجلسی، محمدتقی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه‌ی الوفاء، ۱۴۰۴ق.